

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه اتراب (جله دهم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۷/۱۱/۹۷

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

ایجاد تمایز

در زندگی انسان برخی چیزها یا اشخاص نسبت به چیزهای دیگر یا اشخاص تمایز پیدا می کنند و اگر انسان حواسش جمع نباشد غافل گیر خواهد شد. فرضا اگر پدر و مادر خود را شبیه بقیه ببیند، حتما رودست خواهد خورد. خداوند برای پدر و مادر شأن اختصاصی قرار داده است با اینکه او هم مرد و زنی هستند شبیه دیگر زن و مردها ولی همین که پدر و مادر هستند شأنی دارند که به در قرآن و روایات شأن عجیبی برایشان قائل شده اند. بوسیدن دست و احترام های ویژه و ... همه به دلیل همان نسبت است. شبیه این موضوع در جامعه خیلی داریم و شیطان در جامعه مشابه سازی می کند. می گوید پدر هم شبیه بقیه، چه فرقی می کند؟! و حتی اخیرا کتاب هایی نوشته شده که چگونه می توان جلوی پدر و مادر ایستاد! همسان سازی می کند که چه فرقی می کند. یا مثلا عالم یا روحانی یک مسجد را شبیه دیگران دیدن، این ها خوب نیست و از انحرافات است. در تاریخ اسلام، در صدر اسلام امیرالمومنین (علیه السلام) می شود یکی شبیه مقداد و سلمان و و بعد هم ابابکر و ... که بعد سقیفه ایجاد می شود. یعنی قبلش یک مشابه سازی رخ داده است و بعد سقیفه به وقوع می پیوندد.

از سویی گاهی آنقدر کسی را بالا می برند که عدل خدا ایجاد می کند. چیزی شبیه به خدا نداریم. پیامبر هم به هر حال مخلوق است و عبد خدا است که به او وحی می شود.

این دو عامل انحراف انسان می شود. برای آنکه بتوان قدر پیامبر را دانست، باید تمایزهایی را ایجاد کرد و به معلم و مادر و پدر احترام ویژه گذاشت. آداب باید سرچایش باشد. کسی که به من چیزی یاد داده است، با کسی که چیزی یاد نداده، باید برای من فرق داشته باشد.

تمتاز دیدن افراد بنا بر حقوقی که به آنها داده شده است. از نکات مهم در سوره احزاب این است که شما باید حق پیامبر را ادا کنید.

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلاً (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ كُمْ قَوْلِكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴) ادْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانِكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۶) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷) لَيْسَتِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸)

آدم باید طبق چیزی که پیامبر می گویند، عمل کند و هیچکسی را بر او ترجیح ندهد. این آیه منسوخ نشده است و همین الان هم نبی بر نفس های ما اولی است و جامعه دینی که در آن حاکمیت دینی مستقر است از جامعه ای که پیامبر ندارد، متمایز است. اگر انسان تمایز را ندارد به زندگی در خارج علاقه مند می شود. چون اولویت ها را نمی تواند تشخیص دهد. اگر جامعه ای حکومت دینی دارد و در آن اسم پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) وجود دارد، امکان صلاح و فلاح در آن به شدت بالاتر است تا جامعه ای که از اصل منکر همه چیز است! و این امتیازی است که چیزی بالاتر از آن نیست. سر سکوت بیست و پنج سال امیرالمومنین (علیه السلام) نیز هم همین بوده است. جامعه ای بوده است پر از نقص، که آن جامعه نماز داشته است، اقامه حدود داشته است و امیرالمومنین (علیه السلام) نیز اعتراضی نکرده است که کیان آن حکومت بهم بریزد. این جامعه به اصلاح نزدیک تر است.

نتیجه گیری اینکه:

به هر حال بین حضرت زهرا (سلام الله علیها) و سایر زنانی که در مدینه بوده اند، تفاوت بوده است و این تمایزها دیده نشد و اتفاقات بدی افتاد. مخالفت های حضرت فاطمه (سلام الله علیها) مخالف یک فرد تلقی شد. اگر کسی قدر حضرت زهرا (سلام الله علیها) را می شناخت و بعد از ایراد خطبه فدکیه باید حجت بر همه تمام می شد و سقیفه اتفاق نمی افتاد اما تلقی

آنها این بود که او یک خانم است بین بقیه و تمایزی قائل نشدند. این موضوع از این جهت گفته می‌شود که اینگونه نیست که یک فرد خوب در جامعه باشد و همه تمایز او را بفهمند بلکه باید سختی با او داشته باشند تا او را بفهمند.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱)

این آیه در این زمینه بسیار عجیب است. پیامبر اسوه می‌شود برای کسی که به یوم الاخر و خداوند، رجا داشته باشد و ذکر کثیر بگوید. اگر چنین نباشد، پیامبر برای او اسوه نخواهد شد. به نسبت این ماجرا، این اسوه بودن متفاوت می‌شود.

ممکن است کسی بگوید ما رسول و امام ندیده‌ایم و علمای ما علم خاصی ندارند و.... و بگوید تمایزی نمی‌بینیم اما باید یک حرف را پاسخ داد که چرا بین کتاب خدا و بقیه کتاب‌ها تمایز قائل نشدید؟ و چرا قدر و شأن آن را پاس نداشتید؟ چگونه درس خواندی و کار کردی اما برای این کتاب وقت صرف نکردی؟ چرا در صف آخرین اولویت‌هاست؟ یا اگر در اولویت است، تمایزی برایش قائل نیستیم؟ حس ما، حس تمایز ویژه نسبت به قرآن نیست. اگر کسی مراحل سیر و سلوک بخواند ممکن است هر جایی برود و هر کتابی بخواند اما بعید است به سراغ کتاب خدا برود. نه تنها تمایز داده نمی‌شود بلکه شائش نزد ما پایین آمده است.

چگونه می‌توان این تمایز را ایجاد کرد؟ چگونه تمایز چیزی در ما بیشتر می‌شود؟

نسبت من با قرآن همانند نسبت افرادی است که در زمان پیامبر (صل الله علیه و آله) با امیرالمومنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) بودند. نسبت من با قرآن و تمایزی که بین این کتاب با بقیه کتاب‌ها و مطالب می‌دهم، شبیه نسبت خود من است در زمان پیامبر (صل الله علیه و آله) با امیرالمومنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها).

چگونه می‌توان شأن قرآن و اهل بیت را بالا ببریم تا تمایز ایجاد شود؟ راهش این است: «كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا». مرتب باید خدا را یاد کنیم. وقتی مرتب خدا را یاد کنیم، خدا برای انسان بزرگ می‌شود و بعد اسوه و قرآن برایش موضوعیت می‌یابد.

آیات ۴۱ تا ۵۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳)

اگر چشم تمایز بین انسان باز نشود، در احکام شرعی تفاوت بین کارها را متوجه نخواهد شد و کارها شبیه هم می‌شوند. باید چشم تمایز بین انسان باز شود تا در شبه‌ها گیر نکند. جریان تمایز بالادستی اگر درست شد، در زندگی دچار نظام متشابهات نخواهد شد. قرآن با غیر قرآن، عالم با غیر عالم و... فرق دارد.

اگر همه کارها خوب باشد، باید بتوان خوب‌تر را تشخیص داد. وقتی نور بیاید، امکان تمایز وجود دارد و راهش ذکر کثیر است.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۴۵) وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶) وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَ لَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعَا أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۴۸)

این آیات چهره پیامبر را به عنوان یک چهره مدیریتی و حاکمیتی معرفی می‌کند و ما اکثراً چهره معنویتی ایشان را می‌شناسیم. اگر این چهره حکومتی را نشناسیم، اسوه حسنه بودن پیامبر در حکومت برای ما اهمیت پیدا نمی‌کند. مدیریت می‌شود شکل زندگی پیامبر، جدا بودن دین از سیاست محقق می‌شود و مدیریت، فضلی است که خدا داده است و باید انسان شکرش را بجا آورد. نباید برای آن ادعای ارث و میراث کند، نباید زیاده‌خواهی داشته باشد. اگر بنا باشد که اسوه حسنه بودن پیامبر در نظام حاکمیتی اجرا شود، نیاز به انقلاب دیگری داریم و در نظام مدیریتی تغییرات اساسی نیاز دارد. فرد باید در این سیستم تقوا داشته باشد و البته این از انحرافات است که باید اصلاح شود.

این ویژگی‌هاست که باید در این مدیریت وجود داشته باشد.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَلَا تَطْعَمِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

مهم‌ترین آن، مقابله با نظام کفر است مثل استکبار و استثمار و زیاده‌خواهی‌ها و هر آنچه شبیه نظام کفر باشد. حقوق‌های نجومی تمایز شیطانی است. به هر حال انسان ناچار به تمایز است اما در نه در ثروت و زراندوزی. این موارد باید اصلاح شود.

آیات بعدی در فضای خانواده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (٤٩)

از مهم‌ترین اتفاقات در جامعه بحث خانواده است و اختلافات خانوادگی منجر به بحران‌های اجتماعی می‌شود. شعبه‌ای از بحران‌های اجتماعی به خانواده بازمی‌گردد. ناسازگاری بین زوجین باید به نوعی حل شود.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (٥٠)

خداوند ممکن است برخی از احکامش را برای پیامبر متمایز با بقیه کند و از این تمایز برای نشان دادن تمایز رسول استفاده کند. این آیه خاص پیامبر است و حتی در اهل بیت (علیهم السلام) هم شبیه ندارد. «وَأَمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا..» اینکه چرا چنین مجوزی داده شده است بر ما مشخص نیست و لزومی هم ندارد که برای ما مشخص باشد. اینکه برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) ملائکه نازل می‌شود و حضرت موسی (علیه السلام) نور خدا را دید و اینکه چرا حضرت عیسی (علیه السلام) بدون پدر متولد شد و... این‌ها در ظرف ما نیست، مگر اینکه گفته شود.

در حوزه اجتماعی اگر امتیازی به قشری یا فردی داده شود، این امتیاز مربوط به کل بشر می‌شود. من غیر اب به دنیا آمدن حضرت عیسی (علیه السلام)، می‌شود برای کل بشر است. دارایی پیامبران مخصوص همه انسان‌هاست. این خیلی

افتخار است که پیامبری دارد که برای او احکامش امتیاز خاصی پیدا کرده است! گویی این امتیازات برای پدر خانواده قرار داده شده است و همه اهل خانه از آن بهره‌مند می‌شوند.

این آیات خیلی مهم هستند و در انتها انسان را به غفور و رحیم بودن خدا نسبت می‌دهد.

فرض کنید شما جای خانم‌های آن زمان بودید و بگویند که شما می‌توانید خود را به رسول ببخشید و بعد خبر بیاید که کسی نیامده است! نمی‌دانیم چرا کسی نرفته است و این خبر بدی است. گویی همین هم برای انسان امتحان است و برای مردم همه زمان‌ها اثبات می‌کند که این پیامبر شما در زمان خودش آنقدر هم که شما فکر می‌کنید بزرگ نبوده است. سوال پیش می‌آید که چرا؟ و بعد گفته می‌شود که مگر قرآن برای شما الان بزرگ است؟! اگر شأن قرآن فهم شود، انسان در هیچ حالتی به خود اجازه نمی‌دهد که از آن جدا شود. قرآن، ثقل امام است. شریک امام زمان است. انسان چشم تمایز بین ندارد و این خیلی خطرناک است.

سه عامل ایجادکننده عدم توانایی در متمایز کردن

در خطبه فدکیه، ابهام، ظلم و جهل، عامل این متمایز ندیدن ذکر می‌شود.

ظلم یعنی عدم رعایت حقوق خدا و احکام. هر حقی که رعایت نشود چشم یک پرده نابینا می‌شود و هیچ فرقی نمی‌کند که او کیست که رعایت نکرده است. ظلم غشی ایجاد می‌کند و در سوره مبارکه زخرف این موضوع مطرح می‌شود که: «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^۱

ابهام، ابهام است. اینکه انسان در کارهایش جوری کار کند که عمدا و سهوا ابهام داشته باشد. چندساعت کار کردی این هفته؟ چندتا دوست داری؟ کجاها رفتی؟ ابهام در سبک زندگی خیلی مهم است. هر کاری را نکردن، هر سایتی را باز نکردن، هر نانی را نخوردن و، حالا این کار را می‌کنم ببینم چی می‌شود! این ابهام داشتن خیلی خطرناک است و به تدریج زیاد می‌شود.

جهل، عدم آگاهی به چیزی است. نداشتن معیار و نداشتن علم هر دو جهل است. نداشتن معیار و داشتن تعاریف اشتباه مهم‌تر است. حق را باید به زور گرفت؟ چه کسی این را گفته؟ ارث را باید به زور گرفت؟ این‌ها را از کجا می‌گوییم؟ معیارهای عرفی و اجتماعی، جای معیار حقیقی را گرفته است و این جهل است.

^۱ سوره مبارکه زخرف، آیه ۳۶

در سوره زخرف مطرح می‌کند که «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ». شیاطن با او قرین می‌شود. به او ناغافل می‌گوید چنین کن. هر کسی که «عشی» یعنی چشمش از ذکر رحمان تاریک شود، چنین می‌شود و تمایز نمی‌بیند. خیلی بد است که بین عالم و جاهل نتوان تمایز قائل شد. بین مسجدها نتواند تمایز قائل شد، بین روضه‌ها نتواند تمایز بدهد و... و این جریان در همه زندگی انسان جاری است. کارهایی که بر اساس تصادف انجام می‌شود. نجات به این راحتی نیست. این خواب خوشی که دیده‌ایم، ما را به مجالست با رسول نمی‌کشاند..

نمی‌شود به این راحتی وجود امیرالمومنین (علیه السلام) را در جمع تشخیص داد. همین اتفاق افتاد که باور نکردند و تمایز ندادند بین امیرالمومنینی که جوان بودند با دیگران و باور نکردند که او دارای علم است و با عرش در ارتباط است. باور نکردند دختری هجده سال عالمه مطلق عالم باشد! بین کارها نمی‌تواند تشخیص دهد، بین افراد تمایز نمی‌دهد. بین سه دعا از سه معصوم تمایز نمی‌بیند. بین صحیفه فاطمیه با بقیه ادعیه تمایز قائل نیست چون متصل به قرآن نیست و این خیلی خطرناک است. حتی در تشخیص‌های ابتدایی هم فرد گیر می‌کند.

در فتنه ۸۸ نتوانستند تشخیص دهند که آنکه مخالفت کرد، چه اشتباهی کرده است و اعتراضش قانونی نیست و حکمش اعدام است و نتوانست بفهمد ولایت فقیه، ولایت رسول الله است. نتوانست تشخیص بدهد. می‌گویند فقیه معصوم نیست. مگر معصومیت، شرط ولایت است؟ به ولایت فقیه نه می‌گویند و به ولایت هر شیطانی آری می‌گویند. سوره مبارکه حج. این موارد خیلی دردآور است که ولایت فقیه در بین حکمرانان ما خیلی غریب است. در زمان امام خمینی (ره) کسی بر روی حرف امام حرف نمی‌زد. در این چندین ساله چقدر بر روی حرف رهبری حرف زدند؟! علت این است که ما تمایز بین قرآن و غیرقرآن نداریم و در زندگی فردی و اجتماعی فرقی نمی‌کند. باید حرف‌های قرآن به ما بچسبید.

در زمان حضرت لوط (علیه السلام) کار گناهی انجام می‌شده است و همه جز حضرت لوط (علیه السلام) و تعداد محدودی به آن مشغول بوده‌اند. آنقدر این پیامبر غریب بود که اگر قرآن نبود، هیچکسی از او خبردار نمی‌شد. امروز جبهه حق پر از نیروی مدافع است و دلیل مأیوس بودن آن، نخواندن قرآن است. یک سوره عنکبوت کافی است!

ما به دنیا آمده‌ایم برای «اهدی الحسینین»، برای پیروزی حق بدنی آمده‌ایم. برای آبادی زندگی دنیا به این معنایی که حکمرانان مطرح می‌کنند، نیامده‌ایم. قرآن در زندگی ما نیست و بر مبنای آن زندگی نمی‌کنیم. می‌گوییم قرآن اما بود و نبودش در زندگی ما ملموس نیست. به شکرانه انقلاب و وجود حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) قرآن باید در

متن زندگی ما باشد. گریه کردن برای شهادت ایشان که دردی را از کسی کم نمی‌کند! وقتی که عدل ایشان که قرآن است در جامعه دیده نمی‌شود مثل این است که خود حضرت دیده می‌شود، حالا ما بشینیم گریه کنیم، چه مشکلی حل می‌شود؟! باید بنشینیم و قرآن را بفهمیم.

«ظلم» و «بهم» و «جهل» باید برداشته شود. حقوق را به جا آوردن و اصلاح تعاریف اشتباه، مثل اینکه ولایت مرد بر زن واجب است. ولایت برای فقیه است. ولایت مرد مشروط است، آن هم در حوزه خاص. مردی نمی‌تواند به زنش بگوید درس نخوان فقط اگر حقوق زناشویی خدشه‌دار شود، می‌تواند این را بگوید. ولایتش محدوده دارد و از هر جهتی نیست. ولایت مرد در اموری است که برای زن ایجاد حصن و مراقبت ایجاد می‌کند. مراقبتش سازنده است. ولایت دو دوست بر هم مشروط است و ولایت مطلق هم ولایت مطلق نسبت به قانون است و نه نسبت به کل. ولایت مطلقه فقیه هم نسبت به قانون است. مطلق که معنا ندارد. مطلق در مقابل مقید کردن است. شما نمی‌توانید ولی فقیه را در چهارچوب قانون اساسی مقید کنید یعنی بالاتر از قانون اساسی است. این هم به دلیل این است که اقتضائاتی در جامعه رخ می‌دهد. در قانون اساسی شأن ولایت فقیه حفظ نشده که باید حفظ می‌شد. شهید صدر از عراق زمانی که انقلاب به سمت پیروزی می‌رود، قواعدی را استخراج می‌کند که خیلی جالب است. این‌ها برای ما نباید حجاب شود.

مشکل ما عدم تمایز بین حرف خدا و غیرخداست. این اصل قصه است. تا زمانی که این انسان خدا برایش مهم نشود و حرف خدا برایش مهم نشود، قدرت تمیز خوب و بد را نخواهد داشت و خوب و بد را طبق قالب‌های تعیین شده خواهد فهمید. اجتهاد امری است متصل به وحی و صرفاً با قرآن به دست می‌آید. و هرکسی آن اجتهاد را از هر طریق دیگری بجوید راه خود را دور کرده است. قرآن جدی است و بودن و نبودنش خیلی فرق می‌کند. برنامه‌ریزی کنیم و این موضوع را جبران کنیم. وقتی خدا برای ما بزرگ شود و قدر و قیمت داشته باشد، حرف خدا هم برای ما بزرگ و ارزشمند خواهد شد.

خدای خالق آسمان‌ها و زمین، خدایی که عرش دارد، خدایی که ... نقص ما در توحید است و تا وقتی این نقص وجود دارد، بود و نبود قرآن برای ما خیلی فرق نمی‌کند. این وضع ما نسبت به قرآن خیلی بد است. علی (علیه السلام) خانه‌نشین است که من همسایه هم در خانه او را نمی‌زنم و حالی از او نمی‌پرسم! و این خیلی سنگین است.

دور جدید انقلاب را باید با قرآن شروع کنیم. انقلاب بدون قرآن، فریب است. ما نمی‌خواهیم انقلابمان فریب باشد، همه مستکبرین از آن حساب می‌برند و همه مستضعفین به آن امید بسته‌اند و اگر چنین نشود، ما همه مسئول هستیم چون مطالبه آن باید از مردم اتفاق بیفتد. نخبگان مردمی باید احیاء شوند و برای دانشمندان باید قرآن موضوعیت پیدا کند.

قرآن را برای خود متمایز کنیم. یک خانه که درست شود، همه می‌گویند چرا این خانه نورانی است و همه از آن استفاده می‌کنند. باید از خودمان شروع کنیم.

به جای متهم کردن بقیه، شروع کنیم به اصلاح خودمان و در مجالس مان از کسی چیزی نگوئیم اما تا توانستیم در مورد سوره‌ها حرف بزنیم و در مورد نحوه کاربردی کردن آن در زندگی بگوئیم. نقل مجالس مان سوره‌ها شوند. چنین زندگی‌ای قدرتمند خواهد شد. زندگی، راحت و معنوی می‌شود. همانطور که خود رسول برای «لمن کان یرجوا» اسوه می‌شود، هر کسی که پیامبر اسوه اوست، او هم اسوه دیگران می‌شود. اسوه، اسوه می‌آورد و این طبیعی است. اسم این، رسانه است. اسوه‌ها، اسوه افراد اسوه‌خواه هستند و اسوه‌خواهی منجر به تکثیر اسوه‌ها می‌شوند. در غیر این صورت تبدیل به عایق می‌شویم! رحمت در قرآن رسانه یا رساناست و عایق می‌شود لعن که عدم رحمت است.

این غفلت عمومی ان‌شاءالله به برکت انقلاب و ولیّ امر برطرف شود.

اینکه کار خیر و خوب را به نیت اینکه خدا می‌گوید انجام بدهیم یا اینکه چون بقیه می‌گویند انجام بدهیم یا اینکه چون خودم می‌گوئیم، خیلی این‌ها با هم تفاوت دارند و باید این امر را تجربه کرد. در قرآن از «قوم یوقنون» صحبت می‌کند. این افراد بدبهی گو هستند. خدا گفته است، پس توام همانطور باش. این خدا گفتن خیلی مهم است. نماز صبح می‌خواهم بخوانم، مهم است که بگویم خدا گفته است، پس نماز می‌خوانم. بعد کم کم متوجه می‌شوی که خدا در لحظه لحظه تو را دیده است. این گفتن نورانیت ایجاد می‌کند و این فرد را اسوه می‌کند. تاثیرات پدر و مادری که چنین باشند، خیلی عجیب است.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات